

صفات خدا
درس ۵: قدّوسیت خدا
دکتر استیون جی. لاوسون

در این جلسه به قدّوسیت خدا می‌پردازیم. اگر در این سازمان خدمتی یعنی لیگونیئر حقیقتی تعلیم داده شده باشد، این حقیقت بزرگ درباره‌ی قدّوسیت خداست. فقط یکی از صفات خدا در اطراف تخت او، روز و شب اعلام میشه، روز و شب و به این حدّ اعلی رسیده و اون، قدّوسیت خداست. همونطور که می‌دونید فرشتگان فریاد می‌زنند: قدّوس، قدّوس، قدّوس.

برای اینکه چیزی به حدّ اعلی برسه، شخص باید اون رو سه مرتبه تکرار کنه. و در واقع حرف فرشتگان اینه که خدا قدّوسه، او قدّوس‌تر از هر یک از کارهاش و هر یک از مخلوقاتش، اما حتی بیشتر، او قدّوس‌ترین در بین همه‌ی موجوداته؛ یعنی او در بالاترین سطح قدّوسیت هست. او خودش کاملاً قدّوسه.

این صفت به طور منحصر به فردی با تکرار دوباره و دوباره و دوباره متمایز شده. فرشتگان فریاد می‌زنند: محبت، محبت، محبت، اگرچه خدا محبته، همونطور که در درس‌های آینده این رو خواهیم دید. فرشتگان فریاد می‌زنند: حقیقت، حقیقت، حقیقت، هر چند که بدون شک خدا حقیقته. اونها فریاد می‌زنند: غضب، غضب، غضب، هرچند که خدا خدای انتقام و داوری‌ست. بلکه فرشتگان فریاد می‌زنند: قدّوس، قدّوس، قدّوس.

به نظر من می‌تونیم بگیم که بیش از هر صفت دیگه‌ای، خدا در آسمان با قدّوسیتش شناخته شده. همه چیز در رابطه با خدا مقدسه. پسرش، پسر قدّوس اوست. روحش، روح القدسه. کلامش، کتاب مقدسه. معبدش، معبد مقدسه. کوهش، کوه مقدس صهیونه. سرزمینی که به قومش داد، سرزمین مقدسه. همه چیز در رابطه با خدا – آلفا و امگا – با قدّوسیت او مشخص شده.

پس کلمه‌ی «قدّوس» در رابطه با خدا چه مفهومی داره؟ وقتی فرشتگان فریاد می‌زنند: قدّوس، قدّوس، قدّوس، این چه اهمیتی داره؟ خُب، دو مفهوم اولیه، دو مفهوم متمایز در رابطه با قدّوسیت خدا وجود داره. من میگم دو مفهوم اولیه، ولی واقعاً یکی از اونها اولیه و دیگری ثانویه. پس می‌خوام با مفهوم اولیه‌ی قدّوسیت خدا شروع کنیم. این یعنی خدا جدا شده و بالاتر از خلقت خودش هست.

کلمه‌ی «قدوس» صرفاً یعنی جدا کردن؛ قطع کردن؛ یک چیز رو به دو قسمت تقسیم کردن، پس این دو طرف الان متمایز و جدا هستند. قدوسیت خدا یعنی خدا از خلقتش جدا شده. یعنی او بالاتر از خلقتش جدا شده. ما در سطح او نیستیم. او به طور مشخص و بی‌نهایت در سطحی بالاتر از ماست.

قدوسیت یعنی خدا بالاتر از ماست. او از ما متمایزه. او برتر از ماست. او در مقطعی بالاتر از ماست. او جدا از ما قدوسه. این تفکر قدوسیت. و چیزی که با این در هم تنیده شده، اینه که او والاست و برافراشته شده. اینکه خدا متعاله.

اینکه خدا بسیار فراتر از ما در جلال برافراشته شده. خدا در مقایسه با تمامی کارهای دستش، عظیم‌ترین. این ایده‌ی شاهانه و شکوه و عظمت شکوه و جلال خدا در قدوسیتشه. او باشکوهه، چنانکه او بالاتر از ما قرار داره. او با شکوه شاهانه ملّبس شده.

او در جلال شاهانه‌اش خیره‌کننده‌ست. این مفهوم قدوسیت خداست. ما در مقایسه با این خدای متعال، صرفاً افرادی ناچیز هستیم.

خروج ۱۵: ۱۱، یکی از اولین آیاتی هست که از این کلمه‌ی قدوس استفاده کرده و اون رو با این ایده‌ی شکوه شاهانه ترکیب کرده، به این معنا که او بسیار بالاتر از ماست و با شکوه ملّبس شده. خروج ۱۵: ۱۱ می‌گه: «کیست مانند تو ای خداوند در میان خدایان؟ کیست مانند تو»- حالا به این گوش کنید- «جلیل در قدوسیت»، حیرت‌انگیز در ستایش‌ها، انجام‌دهنده‌ی شگفتی‌ها. این یعنی خدا در قدوسیت متعالش، کاملاً الهام‌بخشه.

ما نمی‌تونیم در قدوسیت خدا به او نگاه کنیم و خمیازه بکشیم و کسل بشیم، در اینصورت او رو ندیدیم، چون خدا در قدوسیتش متحیرکننده است؛ او حیرت‌انگیزه، هیجان‌انگیزه، اونقدر در زیبایی قدوسیتش باشکوهه که این برای موجودات کوچک اعجاب‌انگیزه که به صفت او خیره شده و در شکوهی که فقط به او تعلق داره تفکر و تعمق کنند.

مثلاً ما امروز در اشاره به ملکه‌ی انگلیس و صحبت درباره‌ی او می‌گیم: «علیا حضرت»، وقتی او در کاخ یا در قلعه‌ی خودش، وقتی او با ملازمان احاطه شده و با ردای سلطنتی ملّبس شده. بی‌نهایت بیشتر از این خدا با جلال ملّبس شده، و با شکوه در تختش در بالا نشسته.

اول سموئیل ۲: ۲ می‌گه: «مثل بیهوه قدوسی نیست.» به عبارت دیگه، قدوسیت او با ما فاصله‌ی زیادی داره، به طوری که هیچ چیزی رو نمیشه با خدا مقایسه کرد. او در قدوسیتش غیرقابل

مقایسه هست. واقعاً هیچ کس مانند تو نیست. او کاملاً بی‌همتا است. او بسیار والا و متعاله؛ بسیار باشکوه. مزمور ۲۲: ۳ این ایده‌ی قدوسیت خدا و در شکوه بر تخت نشستن رو با هم ترکیب می‌کند.

میگه: «تو قدوس هستی، ای که بر تسیحات اسرائیل نشسته‌ای.» دوباره، این ایده که قدوسیت نشان‌دهنده‌ی تمجید، تکریم، بر تخت نشستن خدا و والا و متعال بودن اوست. از این لحاظ حتی به ایده‌ی حاکمیت مطلق او هم اشاره می‌کند، اینکه او در جلالش، برتره.

متن ویژه‌ی این حقیقت، اشعیا باب ۶ هست. من هرگز مطالعه‌ی کتابی نوشته‌ی مردی که در اون زمان نمی‌شناختم، یعنی آر. سی. اسپرول، رو فراموش نمی‌کنم. بر میگردد به خیلی سال پیش. کتاب «قدوسیت خدا.» یادمه که این کتاب رو باز کردم و فقط باب به باب مسحور شده بودم، در حالیکه او مخصوصاً این صحنه از اشعیا ۶ رو باز می‌کرد. یادمه که اون زمان به دنبال گرفتن مدرک دکترای خودم بودم و تصمیم گرفتم که هر جایی که این مرد تعلیم میده، من همونجا به مدرسه برم.

خیلی خوشحالم که او در ایالات متحده بود و در این سیاره بود، در غیر اینصورت فکر کنم به سیاره‌ی دیگه‌ای می‌رفتم تا نزد پاهای او بشینم. اما طریقی که او این متن رو باز کرد، برای من بسیار شگفت‌انگیز بود. این من رو به زانو در آورد. این وسعت‌دهنده‌ی قلبم بود، در حالیکه به خاطر قدوسیت محض و مهیب خدا چنان تحت تأثیر قرار گرفته بودم که قبلاً چنین چیزی رو تجربه نکرده بودم.

اشعیا ۶: ۱، شما این متن رو می‌شناسید: «در سالی که عزیزی پادشاه مُرد، خداوند را دیدم.» عزیزی پادشاه، حدود ۵۲ سال بر اسرائیل فرمانروایی کرد. پسر بچه‌ای که در سن ۱۶ سالگی پادشاه شد و بر تخت نشست و اکثر دوران سلطنتش رو در سعادت و پیشرفت سرزمینش سلطنت و فرمانروایی کرد. به یاد دارید که چطور مست قدرت خودش شد و از غرور متکبرانه‌ی خودش کور شد. به معبد هجوم برد و با وجود مخالفت کاهن، به جایی هجوم برد که ورود به اونجا ممنوع بود و خدا او رو به جذام مبتلا کرد.

و وقتی او مُرد، باعث بُهت و حیرت ملت شد. در این بحران بود که اشعیا وارد جایی شد که در پی خدا بود. او به سمت خدا رفت. و در این تجربه بود که خداوند رو دید. رویایی از پادشاه حقیقی به او عطا شد. حالا تخت اسرائیل خالی بود. و اشعیا پادشاه حقیقی رو می‌بیند، شاه شاهان، رب‌الارباب – و او کسی غیر از خود خدا نیست.

او چطور خدا رو دید؟ او خدا رو در شکوه والا و متعال قدوسیتش دید. خداوند را دیدم که بر کرسی نشسته بود. او بر تخت نشسته به این معنا که فعالانه به عنوان خداوند حاکم مطلق تاریخ ریاست میکند. کسی که پادشاهان رو عزل می‌کند. کسی که این پادشاه رو عزل کرده. کسی که جانشین او رو بلند می‌کند. «خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود.» در تعالی خود بسیار رفیع و بلند.

و بعد میگه، «هیكل از دامن‌های وی پر بود.» عظمت یک پادشاه، همونطور که می‌دونید، تا حدودی با بلندای ردای او اندازه‌گیری می‌شد. هرچه پادشاه بزرگتر بود، دنباله‌ی ردای او بلندتر بود. این پادشاه اونقدر باشکوه و حاکم مطلقه که کل هیكل با دنباله‌ی ردای او پر شده. جایی برای رقابت نیست. جایی برای هیچ رقیبی نیست؛ او تنها و یگانه حاکم مطلق بر تاریخ و بر بشریت هست.

و درحالی‌که او به این صحنه‌ی آسمانی نگاه می‌کند، سرافین – این کلمه یعنی «کسانی که مشتعل و سوزان هستند» – در اشتیاق‌شون برای خدا مشتعل هستند. اونها با حرارت‌شون برای خدا مشتعل هستند. کسانی که به خدا نزدیک‌ترند، آتشی سوزان نسبت به خدا احساس می‌کنند. شما نمی‌تونید در حضور خدا باشید و تحت تأثیر هیبت کیستی خدا قرار نگیرید؛ و هرچه نزدیک‌تر میشن، چنانکه اونها در حضور بی‌واسطه‌ی این خدای والا و متعال هستند، شدت اشتیاق و عبادت و انرژی اونها برای خدمت به خدا بیشتر میشه.

در اینجا هیچ روحیه‌ی بی‌حالی و بی‌علاقگی وجود نداره. در اینجا هیچ پرستش غیر جدی وجود نداره. سرافین بالای آن ایستاده بودند، هر یک شش بال داشتند، با دو از آنها روی خود رو می‌پوشوندند، ناشایستگی کاملشون رو احساس می‌کردند. اونها حتی برای بودن در حضور چنین خدای بی‌نهایت قدوسی روی خودشون رو می‌پوشوند و حتی نمی‌تونند مستقیماً به نور تابان جلال پرشکوه او نگاه کنند.

و با دو، پاهای خود را می‌پوشاندند، همونطور که موسی وقتی بر زمین مقدس قدم گذاشت، پاهاش رو پوشوند، که نشون‌دهنده‌ی اینه که یک خادم لایق این نیست که در حضور اربابش باشه. و با دو، پرواز می‌کردند، مشتاقانه آماده بودند که از سوی تخت فرستاده بشند. اون دو بالی که پرواز می‌کنند آماده‌اند تا مأموریت یافته و به جهان فرستاده بشن و اراده و کار خدا رو انجام بدن. اونها آماده‌اند که دستور این خدای قدوس رو اجرا کنند.

و یکی دیگری را صدا زده... این پرستش که توسط دو گروه اجرا می‌شد، تخت خدا رو پوشونده بود. «قدوس، قدوس، قدوس یهوه صبايوت» و بعد طرف دیگه در پاسخ می‌گفت: «تمامی زمین از جلال او مملو است.» اونها با اعلام قدوسیت او، مثل ملازمان سلطنتی و خادمان شاهانه در کنار تخت در این آستانه‌ی مجلل، قدوسیت این پادشاه رو که بر تخت نشسته اعلام می‌کنند.

قدوس، قدوس‌تر، قدوس‌ترین. جدا شده، جدا شده‌تر، جدا شده‌ترین. قدوس جدا از ما. یک شکاف عمیق خدای قدوس رو از مخلوقاتش جدا می‌کنه. و در حالیکه مکاشفه و درخشش و ظهور این قدوسیت از آسمان نازل میشه، تمامی زمین مملو از جلال اوست. جلال، مکاشفه‌ی قدوسیت اوست.

این چه صحنه‌ای‌ست. و به یاد دارید که چطور اساس آستانه از آواز او که صدا می‌زد، می‌لرزید و خانه از دود پر شد. کلّ این صحنه‌ی آسمانی مثل یک انفجار آتشفشانی‌ست چون لرزش و حرکت در حضور چنین خدای قدوسی وجود داره. و اشعیا میگه: «وای بر من» من داوری شده‌ام. من ملعون شده‌ام، من لعنت شده‌ام که بخوام در حضور چنین خدای بی‌نهایت قدوسی باشم.

اشعیا خودش رو با کس دیگه‌ای در دوره و زمانه‌ی خودش مقایسه نمی‌کرد و فرض نمی‌کرد که «من کمی بهتر از این شخص یا اون شخص هستم»؛ او خودش رو با معیار قدوسیت بی‌نهایت و مطلقا کامل خدا می‌سنجید. «وای بر من که هلاک شده‌ام.» من تباه شده‌ام، من متلاشی شده‌ام و از درون فرو پاشیده‌ام، من در حضور این خدا مثل یک ژاکت ارزان قیمت وا رفته‌ام، چون من مرد ناپاک لب هستم.

ما می‌گیم: «اشعیا، این بهترین عضو توست. تو یک نبی هستی. لب‌های تو کلام خدا رو اعلام می‌کنه. تو شیپور خدا هستی. صدای خدا بر روی زمین هستی.» «من مردی ناپاک لب هستم، چون من مردی ناپاک دل هستم. و لب‌هایم فقط از اعماق قلبم سخن میگه و من در میان قومی ناپاک لب ساکنم.» اشعیا تو این رو از کجا می‌دونی؟

«چون چشمانم یهوه صبايوت پادشاه را دیده است.» خیره شدن به قدوسیت خدا یک تجربه‌ی ویران‌کننده هست. این ما رو ذوب می‌کنه. ما رو به لرزه در میاره. یادتونه که پطرس بعد از معجزه‌ی ماهیگیری متوجه شد که در حضور خدای قدوس ایستاده.

او گفت، دور شو از من ای خداوند؛ چون من یک انسان گناهکارم. یادتونه که یوحنا در جزیره‌ی پطمس اون صدا رو شنید که از پشت سر صحبت می‌کرد و برگشت تا کسی رو که با او صحبت می‌کرد ببینه و مسیح جلال یافته رو در قدوسیتش دید. و آیه‌ی ۱۷ میگه: او مثل مُرده نزد

پاهای او افتاد. می‌دونید این یعنی چی؟ او از هوش رفت. او بیهوش شد. او یکدفعه حواسش رو از دست داد به خاطر فقط نگاه کردن به قدوسیت خدا.

اگر خدا می‌خواست با قدوسیتش در این مکان ظاهر بشه، همه‌ی ما بیهوش می‌شدیم. نمی‌تونستیم تحملش کنیم. به خاطر همین که وقتی به آسمون میریم، باید بدن جلال یافته داشته باشیم، با چشمان جلال یافته، تا حتی بتونیم به این خدای قدوس، مهیب و پر جلال در آسمان نگاه کنیم وگرنه مثل خاکستر در حضور او می‌سوزیم. این مفهوم اولیه‌ی قدوسیت خداست.

و کلیسا همیشه زمانی در قوی‌ترین حالت بوده که بیشترین احترام رو برای قدوسیت خدا قائل بوده. و در زمان‌ها و لحظه‌های حساسی که کلیسا در ضعیف‌ترین حالت بوده، زمان‌هایی بوده که حس قدوسیت عمودی خدا رو از دست داده. و خواسته خدا رو به سطح ما بیاره و همه چیز رو یک نوع رابطه‌ی افقی با خدا بسازه. این زمانی که کلیسا در ضعیف‌ترین حالت بوده، یا حتی بدون تولد تازه بوده.

مفهوم اولیه، جلال مهیب و متعال خداست. مفهوم ثانویه و مفهومی که من در مرحله‌ی دوم به شما میگم، کمال اخلاقی اوست. برتری اخلاقی او. اینکه او بی‌گناهی. او عاری از عیب و نقص اخلاقیه. او در تمامی طریق‌هایش بی‌عیبه. تمامی تصمیماتش کامله. تمامی داوریه‌های او کامله. تمامی احکام او مقدس و کامله. همه چیز در مورد خدای عظیم و عالی، مقدس و کامله.

بنابر این، او از ناعدالتی خشنود نمیشه. وقتی او به گناه و شرارت و خطا نگاه میکنه، یک شورش اخلاقی در درون او هست. کلام خدا می‌فرماید: «خداوند در هیکل قدس خود است... چشمان او می‌نگرد، پلک‌های وی بنی‌آدم را می‌آزماید... از شریر و ظلم دوست، جان او نفرت می‌دارد.» در مزمور ۵ می‌خونیم: «از همه‌ی بطالت‌کنندگان نفرت می‌کنی. دروغگویان را هلاک خواهی ساخت. خداوند شخص خونی و حيله‌گر را مکروه می‌دارد.

فقط به خاطر اینکه او خدای بی‌نهایت قدوسه، نمی‌تونه نسبت به گناه بی‌تفاوت باشه. او قدوسه و عاشق عدالت. او از پاکی و تطابق اخلاقی با پسرش خداوند عیسی مسیح خشنود میشه. این خدای ماست. او در قدوسیتش مهیبه. بین او و ما یک جدایی وجود داره که تا ابد باید وجود داشته باشه و حتی در آسمان یک جدایی بین تخت او و ما به عنوان شسته‌شدگان با خون عیسی که از تمامی اعصار بازخرید شده‌ایم، وجود خواهد داشت، او تا ابد خدای قدوس خواهد بود – متمایز و مستقل خواهد بود.